۱۹. رؤیت هلال (۱۴۰۱/۰۸/۲۳)

۱۹. رؤیت هلال (۱۴۰۱/۰۸/۲۳) سال تحصیلی (۱۴۰۲-۱۴۰۱) - دوشنبه، ۲۳ آبان ماه ۱۴۰۱ موضوع : نکاتی پیرامون روایت ابن خلاد در روز سوم اشک

- پیش‌گفتار(چکیده)
- انواع احتیاط در سوم اشک
- اعراض اصحاب از روایت ابن خلاد و استظهار کراهت از آن توسط شیخ مفید
- تبدیل سوم اشک به سوم اثلاثین از سوی محقق حلی
- اجتماع امر و نهی و جریان آن در مستحبات و مکروهات
- نظام دهارزشی فقه و تبیین کراهت در بیان شیخ مفید
- نقش کتاب معتبر در اعراض اصحاب از روایت ابن خلاد
- تحلیل تعبیر «وقف له» در روایت ابن خلاد
- تغییر بیان معصوم در مواجهه با استعجاب مخاطبین

پیش‌گفتار(چکیده)

موضوع اصلی:
نکاتی پیرامون روایت ابن خلاد در روزه سوم الشک

موضوعات فرعی:
تبیین تشکیک در استحباب صوم سوم الشک با تکیه بر نظام چندارزشی و مساله اجتماع امر و نهی
اعراض مشهور از روایت ابن خلاد
نقش محقق حلی در این بحث

انواع احتیاط در یوم الشک

صحبت در روایت ابن خالد بود؛ اصل اینکه امام فرمودند «ال علة و لاشبهة». متصوراهایی از شبهه را تا ده مورد گفتیم. اما اینکه کدام یک از این شبهات میتواند مقصود امام علیهالسلام باشد، فضای دیگری است. من نگفتم این ده مورد، مقصود امام علیهالسلام است. فقط آنها را مطرح کردم. برخی از آنها محل بحث است. میتواند اختلاف شود. مثلاً قول منجم، بگوییم که اصلاً به آن اعتنائی نیست. وقتی عبارت خلاف شیخ را بخوانم میبینید. عبارت خلاف خیلی جالب است، میتواند موید روایت ابن خالد باشد. اگر هیوی و منجم چیزی گفت اصلاً ذرهای شبهه نیست. مرحوم شیخ گوید به تصریح میرسند که اگر منجم گفت و شما بهخاطر قول منجم سیام شعبان را روزه گرفتید، حتی بعداً معلوم شد که ماه مبارک بوده، مجزی نیست. پس قول منجم ایجاد شبهه نمیکند. شما دارای شبهه نیستید. یادتان باشد که من عبارت خلاف در این قسمت را بخوانم.

شبهه یازدهمی هم هست. در روایات هست. شق خوبی هم در قبال اختلاف در رؤیت است. بخش ملحقی بود که آثار علمی خوبی دارد. من قبل از اینکه بخش یازدهم را عرض کنم باید در توضیح حدیث و استظهار از حدیث جلو بروم. این استظهار برای شبهه یازدهم و آثاری که برآن باز میشود، کمک میکند. فعلاً عرض کردم در ظاهر روایت ابن خالد که امام علیهالسلام فرمودند: «أليس تدرون أنما ذلك إذا كان ال يعلم أهو من شعبان أم من شهر رمضان فصام الرجل فكان من شهر رمضان كان يوما وفق له، فأما وليس علة وال شبهة فال»، این «ال» به چه چیزی میخورد؟ «فال» یعنی «لاوفق له»؟ یا «فال» یعنی «ال استحباب لصوم الیوم الثالثین»، بهعنوان استحباب خصوصی؟ یا به فرمایش آقا بهمعنای «ال احتیاط» است؟

در استظهار از این حدیث مطالب مهمی هست. الآن هم اعراض اصحاب را عرض میکنم. بعد خودتان چیزی که قبلاً چندبار عرض کردم را ملاحظه کنید که؛ تحلیل مبادی و مبانی بحثها و وسعت دادن به آن چطور ذهن را باز میکند برای جمع های در فضای روایات. این یکی از روایاتی است که در این باب خیلی پرفایده است. یعنی بهعنوان مثال و محکی است برای پرفایده بودن تحلیل مبانی و گستردهتر کردن آنها.

این روایت اگر بهمعنای احتیاط شرعی باشد، لذا فرموده سیام شعبان را احتیاط کنید. خب احتیاط دو جور است. گاهی احتیاط دائر مدار حکم است و گاهی حکمت است. حکمت این است که شارع فرموده مستحب است که یوم الشک را روزه بگیری از ناحیه او احتیاط بوده است. خب منافاتی ندارد در جایی حتی اگر احتیاط هم نبود مستحب باشد. ولی اگر احتیاط عقلی باشد، نکتهای که در احتیاط عقلی مطرح است، این است که احتیاط عقلی مراتب دارد. یعنی وقتی عقل میخواهد یک جا بگوید که احتیاط بکن، نقطه صفر شروع دارد. نقطه صفر شروع آن کجا است؟ همین که احتمال باشد. وقتی احتمال صفر است عقل میگوید احتیاط کجا است؟! اما اگر در واقع و نفس الامر احتمال صفر نباشد، عقل میگوید اگر احتیاط بکنی جایز است. ولی در احتیاط عقلی هر چه شبهات قویتر بشود و موتور برای انگیزه احتیاط بیشتر باشد، احتیاط عقلی اشد میشود. ریخت احتیاط عقلی صفر و یک نیست. وقتی عقل به ما میگوید خوب است احتیاط کنید، این خوب بودن تشکیکی است. اگر شبهه خیلی قوی است عقل میگوید خیلی احتیاط بکن. اما اگر ضعیف است عقل میگوید خب احتیاط کردی و اتفاقا مطابق با واقع بود. اما تأکید ندارد. این نکته در احتیاط عقلی هست که بعداً در نظام دهارزشی هم میخواهم از آن استفاده کنم.

5:54

فعلاً در ذهنمان سه احتمال باشد، حالا احتیاط عقلی را جور دیگری بیان می‌کنیم. فعلاً در استظهار از حدیث دو احتمال مطرح است. «فلا» یعنی «لا استحباب لصوم الثلاثین عند عدم الشبهة و العلم». احتمال دیگر هم این است که «فلا»، یعنی «فلا وقف» که حکم وضعی است. اگر شبهه و علتی نباشد، فایده ندارد.

اعراض اصحاب از روایت ابن خالد و استظهار کراهت از آن توسط شیخ مفید

شاگرد: در ابتدای روایت اصلاً حرفی از استحباب نیست که حضرت آن را نفی کنند؟ اصلاً حرفی از استحباب نبوده. تنها حرف از «وقق له» بوده. چه احتمالی است که هیچ قرینه‌ای بر آن نیست؟

استاد: احتمالش برای روایت ابن خالد است که محضر حضرت خوانده و سائر روایات.

شاگرد: همان «وقق له» بود.

استاد: «وقق له» مقدماتی دارد. در اعراض از اصحاب مطلبی به ذهن من آمد که مجبور شدم همین بحث خودمان را نگاه کنم. بعد دیدم در کلمات علامه و محقق، همین چیزی که به ذهن من آمد و بعد از آن منصرف شدم، همان بخش را انداخته‌اند و از آن استفاده کرده‌اند. حالا من اعراض اصحاب را عرض می‌کنم و می‌بینید.

شاگرد: در روایت حضرت دوبار شرط «وقق له» را فرمودند. یک بار فرمودند «انما ذلک»، و بار دیگر در «اذا کان لایعلم» فرمودند «وقق له». یعنی این شرط را یک بار قبلش و یک بار بعدش فرمودند. لذا واضح است شرطی را که دوبار گفته‌اند را نفی می‌کنند.

استاد: فرمایش شما این است: ما قطع نظر از قرائن خارجیه و قرائن لبیه، بلکه تنها با توجه به قرائن داخلیه و خود روایت -غیر از الاقرب یمنع الابعد- خود امام علیه‌السلام «وقق» را تکرار کرده‌اند. اگر اینطور باشد تالی «وقق» می‌آید. اما اگر اینطور باشد، «فلا»؛ یعنی تالی نمی‌آید. تا این اندازه از آن قبول است. اما خب مجموع استظهار از حدیث باید سر برسد و اعراض را هم ببینیم تا ببینیم این «وقق» را باید چه کار کنیم.

ببینید عرض کردم که ما در این حدیث دو احتمال داریم و هر دوی آنها هم مطرح است. اول «استحباب یوم الشک»، دوم اجزاء روزه یوم الشک از ماه مبارک است، البته لو ثبت انه کان من شهر رمضان. ما با این دو مسأله مواجه بودیم. در هر دوی این احتمالها اصحاب به روایت ابن خالد عمل نکرده‌اند. اعراض هم کرده‌اند. در عمل نکردن و اعراض کردن، اولین عباراتی که به روشنی دلالت دارد معتبر جناب محقق است. بعد هم منتهی علامه است. اینها خیلی روشن است. من غیر از مفید که در «لاعلة و لاشبهة»، گفتند که روزه این روز مکروه است، و استحباب را وقتی گفتند که هوا صاف نباشد، من برخورد نکردم در طول تاریخ فقه یک نفر این کراهت مفید را فرموده باشند. مگر همین عنوان صاحب وسائل. چون می‌دانید عنوانی که صاحب وسائل میزنند فتوای خودشان است. ایشان فرمودند: «باب استحباب صوم یوم الشک بنیة الندب علی أنه من شعبان إذا کانت علة أو شبهة [1]»؛ وقتی علت یا شبهه هست استحباب دارد. ببینید برای استحباب قید زده‌اند. یعنی ظاهر

عبارت ایشان به فرمایش شیخ مفید نزدیک می‌شود. و الا اگر شما به‌غیر از این عنوان وسائل برخورد کردید تذکر بدهید. من در هیچ کجا برخورد نکرده‌ام.

صاحب جواهر فرمودند: «اتفاق الاصحاب» هست.

> **وعلى كل حال فالمراد ما في النصوص السابقة من النهي عن صومه على انه من شهر رمضان، إذ صوم يوم الشك لا بهذه النية بل نية انه من شعبان مندوب اليه بل خلاف فيه بينهما إلا من المفيد فيما حكي عنه ، فكره على بعض الوجوه ، وهو شاذ**[2]

«... إذ صوم يوم الشك لا بهذه النية بل نية انه من شعبان مندوب اليه بل خلاف فيه بينهما إلا من المفيد فيما حكي عنه»؛ فقط مفید گفته‌اند که مکروه است. **«فكره على بعض الوجوه»؛** اگر هوا صاف باشد صوم مستحب نیست بلکه مکروه است. خب ببینید در مسأله استحباب، اتفاق را نقل کرده‌اند. **«الا من المفيد»؛** یعنی ولو هوا صاف است. یعنی ولو فرمایش امام علیه‌السلام در روایت ابن خالد –اما فلا علة و لاشبهة فلا- روی احتمال حکم استحبابی به این معنا می‌شود که «فلا استحباب»، اما ایشان می‌گویند اتفاق اصحاب بر استحباب است.

شاگرد: استحباب به عنوان یوم الشک است یا به‌عنوان مطلق شعبان است؟

استاد: قبل از آن فرمودند: **«إذ صوم يوم الشك لا بهذه النية بل نية انه من شعبان مندوب اليه بل خلاف فيه بينهما إلا من المفيد فيما حكي عنه، فكره»؛** مفید که از باب اصل شعبان اشکال نکرد. حالا من عبارت معتبر را بخوانم. خود مفید می‌گوید اگر قبلاً روزه گرفته‌ای مشکلی ندارد. می‌گویند اگر قبلش روزه می‌گرفتی اصلاً مکروه نیست. می‌گویند خب آن را به ماه مبارک وصل کن. در این قول منسوب به مفید ایشان چه زمانی فرمودند مکروه است؟ وقتی است که قبل از آن روزه نمی‌گرفته؛ الآن سیام شعبان شده و هوا هم صاف است و هیچ مشکلی ندارد، اما شما روزه بگیرید. این مرادِ ایشان است. البته منسوب به ایشان در رساله عزیه است. حالا ای غریه بود ای عزیه، گفتیم که رساله‌ای بود که برای عز الدین نوشته بودند.

> 12:29

علی ای حال فرمایش شیخ مفید در مقنعه به این صورت نیست. عبارت ایشان در مقنعه همراه اصحاب است. یعنی باز می‌گویند مستحب است. اطلاق عبارت ایشان جایی که هوا صاف باشد را هم می‌گیرد، لذا مستحب است.

شاگرد: منظور از کراهت، مرجوح است؟

استاد: این از چیزهایی است که می‌خواهم به آن برسم است. شیخ مفید می‌گویند که مکروه است و معلوم است که مستند ایشان روایت ابن خالد است. کما اینکه از صاحب وسائل معلوم است که مستند بابی که باز کرده‌اند همین روایت دوازدهم است. چون معلوم است الآن کار داریم که این کراهت را چطور معنا کنیم.

[1] وسائل الشيعة - ط الإسلامية ج ٧ ص ١٢

[2] جواهر الكلام ج ١٦ ص ٢٠٨

تبدیل یوم الشک به یوم الثلاثین از سوی محقق حلی

خب در معتبر چه فرموده‌اند؟ ایشان اولین کسی هستند که واژه «یوم الشک» را به «یوم الثلاثین» تبدیل کردند. اصلاً دیگر نگفتند یوم الشک. می‌گویند روز سیام شعبان. اگر قبل از ایشان کسی را پیدا کردید به من بگویید. در فقه حلی اینچنین است. در فقه حلی من سابقه این چنینی را دارم. فقهای حلی خیلی وقت‌ها در استظهارات و اجتهاداتی که از نص داشتند، واژه‌های فتوای فقه حلی طبق آن تغییر کرده و از نصوص فاصله گرفته. دراین‌صورت آثاری دارد. اولین باری که ما از مرابحه و مواضعه و تولیه و ربا بحث می‌کردیم به اینجا برخورد کردیم. من همان جا عرض کردم که ببینید محقق در فتوا چیزی را آورده‌اند که استنباط ایشان از نصوص است. چه بسا اگر ما به خود نصوص مراجعه بکنیم چه بسا با ایشان موافقت نکنیم. اینجا هم یکی از آن‌ها است. ایشان روی حساب فهم خودشان از ادله فرموده‌اند:

> **مسئلة: يستحب صوم «يوم الثلاثين» من شعبان، إذا لم ير الهلال بنية الندب على أنه من شعبان، فان اتفق الهلال أجزأ عن رمضان، و ال يكره لو نوى مع ذلك الاحتياط لرمضان، و يحرم بنيّة أنه مع شهر رمضان، و لو صام من غير نية لم يجز. و قال المفيد: انما يستحب مع الشك في الهلال ال مع الصحو و ارتفاع الموانع، و يكره ال مع ذلك ال لمن كان صائما قبله[1]**

«مسئلة: يستحب صوم «يوم الثلاثين» من شعبان»؛ روز سیام مطلقاً. **«إذا لم ير الهلال»؛** «لم یر» به این معنا است که اگر ابر نبود؟ نه، مطلق است. چون بعداً به خلاف مفید تصریح می‌کنند. نگویید ایشان که تصریح نکرده‌اند که «اذا لم یری الهلال» یعنی هوا صاف باشد. علامه که در منتهی تصریح می‌کنند و می‌فرمایند ولو هوا صاف باشد. اینکه هیچ. تصریح از علامه است که استحباب صوم ثابت است. اما ایشان به‌خاطر تفصیلی که از مفید نقل می‌کنند، صریح می‌شوند.

«اذا لم یر الهلال»؛ یعنی ولو هوا صاف باشد و نگاه بکند و نبیند، مستحب است. **«بنية الندب على أنه من شعبان، فان اتفق الهلال أجزأ عن رمضان، و ال يكره لو نوى مع ذلك الاحتياط لرمضان»؛** به‌خاطر اختلافات علماء و حرف‌های عامه. **«و يحرم بنيّة أنه مع شهر رمضان، و لو صام من غير نية لم يجز».**

«و قال المفيد»؛ الآن منبع این قول مفید در دست ما نیست. رساله عزیه ایشان الآن نیست. به رساله عزیه ایشان نسبت داده‌اند. خود جناب محقق صریح نفرموده‌اند. علی ای حال ما نمی‌دانیم. آن چه که در مقنعه مفید است، عبارتشان مطلق است. یعنی مفید هم در مقنعه می‌گویند روزه سوم الشک مطلقا ًمستحب است. ولو غیم نباشد.

«و قال المفيد انما يستحب مع الشك في الهلال»؛ اگر سوم ثلاثین مشکوک باشد، **«ال مع الصحو و ارتفاع الموانع»؛** خب اگر صحو نبود، **«و يكره ال مع ذلك الا لمن كان صائما قبله»؛** کسی که قبل از روز سیام روزه می گرفته مفید می‌فرماید بگیرد، مکروه نیست. اما اگر قبل از آن نمی گرفته، امروز مکروه می‌شود.

---

[1] المعتبر في شرح المختصر؛ ج۲، ص: ۶۴۹

اجتماع امر و نهی و جریان آن در مستحبات و مکروهات

اما نسبت به کراهت در عبادت؛ مشهور می‌گویند که کراهت در عبادت به‌معنای اقلیت ثواب است. یعنی مفید می‌گویند بگیرد و مشکلی ندارد، اما ثوابش کم می‌شود. قبلاً عرض کردم یکی از تحلیل‌هایی که در اینجا به درد می‌خورد، مسأله اجتماع امر و نهی است. همانطور که عرض کردم مسأله کراهت در عبادت یکی از مصادیق مبنای اجتماع امر و نهی است. این را چندین بار عرض کردم. کسانی که تشریف ندارند با تأکیدی که قبلاً عرض کردم دوباره مراجعه کنید و ببینید.

> 18:16

عرض کردم یکی از مسائلی که مثل آب در درخت زنده است...؛ چطور آب در همه جای درخت ساری است؟! مبنای بحث اجتماع امر و نهی که در اصول مطرح است، در کل فقه، ساری است. ما من مسالة و ما من فرع فی الفقه مگر اینکه سر و کار شما با مبنای اجتماع امر و نهی است. چقدر هم خوب است. همانطور که عرض کردم چون در امر و نهی گیر می‌افتادیم علماء در اصول مطرح کرده‌اند و از آن بحث کرده‌اند؛ چه بحث‌های سنگینی هم هست. اگر در آن جا برای ما صاف شد که اجتماع امر و نهی ممکن است و مشکلی ندارد، اگر این بحث و مبنای آن برای ما صاف شد بسیاری از مسائل کلاس فقه برای ما حل می‌شود. چرا؟ چون به هر فرعی که برسیم به نوعی سر و کار ما با این است. یکی از آن‌ها کراهت در عبادت است. ما می‌گوییم عبادت و مکروه؟! معقول نیست. اگر عبادت است یعنی مرضی خدا است و خداوند آن را دوست دارد. بعد که می‌گویید مکروه است یعنی خداوند آن را دوست ندارد. چطور بین این‌ها جمع می‌کنید؟! برای اینکه معقول شود می‌گویید خدا که آن را دوست دارد اما وقتی می‌خواهد ثواب بدهد کمتر می‌دهد.

این توضیح به این معنا است که از مبنای اجتماع و امر نهی که مثل آب در درخت، ساری است، استفاده نکرده‌اید. همین‌جا اگر صاف شود و از آن مبنا استفاده کنیم، مجبور نیستیم بگوییم کراهت در عبادت به‌معنای اقلیت ثواب است. می‌گوییم کراهت در عبادت بر انواعی است. واقعا جاهایی داریم که خداوند نمی‌خواهد این عبادت را انجام بدهید. نه اینکه چون عبادت است آن را دوست دارد اما ثوابش کم است. نه، اصلاً نمی‌خواهد که شما آن را انجام بدهید. به نظرم ارتکاز کل هم همین است. روی آن مبنایی که گفتیم معقول نیست، به اقلیت ثواب معنا کردیم. و الا بسیاری از موارد در فقه هست..؛ قبلاً هم بحث کردیم. شاید یکی-دو روز بحث کردیم. من مثال‌هایی را عرض کردم که در مباحثه همه با آن‌ها موافقت می‌کردند. یعنی در اینجا شارع نمی‌خواهد بگوید که این کار را دوست دارم و تو این کار را بکن اما ثوابت کمتر است. بلکه شارع می‌گوید نمی‌خواهم که این کار را بکنی. ولو عبادت است اما نمی‌خواهم که انجام بدهی. این روشن است.

شاگرد: بحث ارزشی و خطابی کراهت در عبادات با هم خلط نشده؟ یعنی اقلیت ثواب به لحاظ ارزش اقلیت ثواب است. در نهایت گفته نمی‌شود که این ارزشی ندارد. اما اینکه این ارزش را جای

خطاب گذاشتن مشکل است. درواقع خلط قضیه در اینجا است.

استاد: درست است. در این حرفی نیست. اما باز نگاهی است غیر از نگاه مبنا قرار دادن اجتماع امر و نهی. همانطور که عرض کردم در این بحث چون اجتماع امر و نهی بوده و بحث گیر افتاده این قدر مشکل شده. چراهای ندارید که بکنید یا نکنید. امر و نهی؛ خلاصه این سجده من غصب است؟ یا از طرف دیگر سجده است؟ غصب است یعنی شک ندارم که منهیٌ‌عنه است. دیگر نمیتوانم بگویم اقلیت ثواب است. غصب است و تمام. حرام است. ببینید امر و نهی کار را گیر میاندازد. اگر عبادت است خب چه کار کنم؟ در اجتماع امر و نهی کسانی که میگفتند ممکن است چه کار میکردند؟ میگفتند پیکره مصداق خارجی عمل یکی است اما معنون به دو عنوان است. الآن بالدقه دو عنوان دارد. انطباق عنوانی شرعیه بر این پیکره خارجی قهری است. اینطور حل میکردند. به گمان من مطلب خیلی درستی است. یعنی یکی از بهترین و زیباترین مباحث علم اصول حل کردن اجتماع امر و نهی است که اگر برای کسی واضح شد این فوائد را هم دارد. در مانحن فیه به جای اینکه فرمایش شما را بگوییم اینطور میگوییم:

میگوییم الآن یک عمل خارجی میآید که حیثیت و عنوانی دارد که عبادی است. حیثیتی هم دارد که واقعاً آن حیثیت عبادی نیست. عنوانی دیگری است که در این پیکره دارد تزاحم میکند. تزاحم ملاک ثبوتی نیست، تزاحم بالفعل شدن این عنوانی و آثارش در این کار خارجی است. اینجا است که شارع میآید کسر و انکسار میکند. میگوید در این پیکره دو عنوان جمع شدهاند که من بهخاطر آن عنوان جنبی اصلاً نمیخواهم این عبادت را بیاوری. نمیخواهم یعنی کراهت و تنزیهاً. هیچ مشکلی هم ندارد. این منافاتی ندارد که همین الآن آن عنوان عبادی سر جای خودش موجود باشد.

خیلی مثال برای آن عرض کردم. نماز جماعت اعادهای یکی از آنها بود.

شاگرد: روزه عاشورا.

استاد: بله از مکروهاتی است که تقریباً روشن است. نه اینکه بگوید روزه بگیر و ثوابت کمتر است. میخواهد بگوید نگیر، این کار را نکن که تشبه به بنی امیه است. برای نماز جماعت که مکرر عرض شد. الآن فرادی خواندم و به جماعت اعاده میکنند. در دومی میگوید الآن نماز میخوانم اعاداتاً خب بر من واجب است یا مستحب؟ ببینید وقتی نگاه تک میکنید به مشکل میافتید. خب او چه بگوید؟ اما اگر این بحث را آوردیم اصلاً مشکلی ندارد. میگوید نماز ظهر واجب خودم را اعاده میکنم. چرا؟ چون این وجوب برای طبیعت نماز ظهر است. این پیکره عمل او الآن معنون به دو عنوان است. یک عنوانش این است که مصداقی از صلات ظهر است. صلات ظهر در شرع از فرائض است. همین عنوان چون اعاده به جماعت است، حیثیت دومی در نماز است که در پیکره نماز او موجود است. از حیث اینکه اعادهای است که یک دفعه انجام داده، بختار الله احبهما الیه، مستحب میشود. یعنی اینجا چه شده؟ یعنی یک نماز است که اجتماع استحباب و وجوب در آن شده، بلاتمانع. هم از یک حیث واجب است، هم از حیث دیگر مستحب است.

> 24:51

در اجتماع امر و نهی به چه صورت بود؟ چون مشکل بود بحث کردیم. اگر آن برای ما صاف شد اینجا هم بسیار صاف میشود. مصداق همان میشود. یعنی دقیقاً یک نماز است که هم مستحب است و هم واجب است. هر کدام از آنها را هم نیت بکند کم گذاشته است. میتواند بگوید هر دوتای آنها را نیت میکنم. چون مجمع هردوی آنها است. میتواند بگوید نماز را میخوانم، بر من واجب و بر من مستحب. بر من واجب، یعنی از آن حیثی که مصداق نماز ظهر است. بر من مستحب است، یعنی از آن حیثی که نماز را یک بار انجام دادم بهعنوان فرد دوم است. پیکره فرد دوم، فرد دوم است. فرد دوم به چه

صورت است؟ آوردنش استحباب دارد. پس از این حیث مستحب است. اجتماع دو حکم بلاتمانع؛ هر کسی این را فهمید دیگر بهراحتی ذهنش جلو میرود. فروعات را حل میکند.

بنابراین اگر بگویند نمیشود نماز فریضه را عمداً و بلاعذر قطع کرد، حال شما دارید نماز ظهر را استحباباً اعاده میکنید. لذا اگر گفتی بر من مستحب است، میتوانی آن را عمداً قطع بکنی.

شاگرد: اگر در نماز دوم که نیت استحباب کرده اخلال شود، حکمش چیست؟ یعنی نماز اول مجزی است؟

استاد: الآن همین فرد را عرض میکنم. اگر نیت استحباب کرد، خب شما میتوانید نماز مستحب را عمداً قطع کنید. هر نماز مستحبیای به این صورت است. فتوای مشهور است که میتوانید نماز مستحبی را اختیارا قطع کنید. الآن اعاده جماعت کرده و میگویید بر من که مستحب بود، لذا قطع میکنم و میروم. این هم یکی از آنها است. یا بعداً معلوم شود که نماز قبلی باطل بود. در اینجا عدهای میگویند ندبی است که مجزی از فرض است. به این صورت حل میکنند. اما با این بیانی که من عرض کردم اصلاً نیازی به آن نمیشود. دیدی که میگویند «ندب یجزی عن الفرض». اگر بعد فهمید که فرد اول باطل بوده، با اینکه فرد دوم ندب بوده، اما ندبی است که یجزی عن الفرض.

اما به این بیانی که من عرض میکنم اصلاً نیازی به این نیست. خودش فرد بوده. فهمیدیم که خود فرد اول باطل بوده، خب این میشود فرد اول. اگر واقعاً فرد دوم بود مجمع عنوانین بود. حال میتواند بشکند یا نه؟ نمیتواند بشکند. چون فردی از فریضه –بهعنوان نماز ظهر- است. شما مجاز نیستید که فریضه ظهر را -که این فردی از آن است واقعاً- قطع کنید. احکام هر کدام از این دو عنوان برای خودش محفوظ است. و لذا شما هم به ارتکازاتان مراجعه کنید. نماز جماعت را دوباره اعاده کرده –فقها هم همین را میگویند- در اینجا چون نماز فریضه است نمیتواند اختیارا آن را قطع کند. مگر اینکه دچار همین شبهه بشود و بگوید برای من که مستحب است. این هم که نماز مستحبی است، لذا وسط راه آن را قطع میکنم. نه، با این بیان مجاز نیست.

نظام دهارزشی فقه و تبیین کراهت در بیان شیخ مفید

حال من میخواستم این را در مانحن فیه عرض کنم. شیخ مفید فرمودند که این مکروه است. اگر کراهت در عبادت را به این صورت نگاه کنیم و یک بحث تحلیلی دیگری را نیز به آن اضافه کنیم، اینگونه میشود؛ قبلاً عرض کردم از کمالاتی در فقه و شرعیت اسلامی آمده این است که دوارزشی برخورد نکرده است. این را مکرر عرض کردم. در فلسفه اخلاق و علوم دیگر میگویند «باید و نباید»، «بکن و نکن». هر مبتشرعهای میداند که در شرع نمیگوید بکن یا نکن، در شرع میگوید پنج حکم داریم. به جای گزینه «بکن و نکن»، سه گزینه دیگر هم هست. واجب مساوی بکن است، حرام نکن است، مستحب، مکروه و مباح هم هست. لذا این پنجگزینه بودن، پنجارزشی بودن در احکام شرعی برای افعال مکلفین یکی از بالاترین کمالات شرع است. ولی آن چه که قبلاً عرض کردم این بود که این پنج مورد کف کار است. برای نظم دادن به ذهن و مطالب کلاسی است. واقع ادله شرعیه این است که ده تا و بیش از ده تا است. قبلاً من ده تا را عرض کرده بودم. احکام شرعیه در ادله شرعیه بهوضوح دهارزشی است. یعنی واجب، حرام، راجح، ارجح، مباح، مرجوح، اشد مرجوحا. یعنی ما در بین واجب و مباح یک چیز نداریم که مستحب باشد. در آن جا واقعاً یک طیف داریم. لذا میگوییم اشد استحباباً، اشد کراهتا. اگر ما اینها را اضافه کنیم، میشود ده تا. یعنی ما در واجب، اشد وجوبا داریم، اوجب داریم. لذا در تزاحم اینها خودش را نشان میدهد. در حرام، کبائر داریم، گناه صغیره داریم. در کراهت، کراهت معمولی داریم، کراهت شدیده داریم. اگر این موارد هم به آن ضمیمه شود، شاید فعلاً ده تا سر برسد.

شاگرد: مباح که دو تا نمیشود.

استاد: مباح هم دوجور است. بلکه چند جور مباح است. من عرض کردم که این حداقلش است. مباح اقتضائی و مباح لا اقتضاء. یعنی فعلی است که اصلاً اقتضاء مصلحت و مفسده را ندارد. خودش خنثی است. این میشود مباح. مباحی که یک اقتضائاتی دارد، وقتی کسر و انکسار میکنید میگویید نمیتوانیم تعیین کنیم که بهتر است یا بدتر است. در کسر و انکسار خروجی آن پنجاه-پنجاه است. انواع دیگری از اباحه هم هست.

شاگرد: گویا هیچکدام از آن طبیعت خارج نشد، ولی وقتی در مقام فعل که میآید و میخواهد طلب ایجاد شود خصوصیت شدت خارجی است که اینها زیاد میشود.

استاد: این فرمایش شما درست است اما نکته در این است که وقتی دید ما دهارزشی شد، هفترزشی شد، نُهارزشی شد، خیلی از جاها وقتی میخواهیم در استظهار از یک حدیث جمع کنیم، میبینیم راحت هستیم. چرا مفید طبق روایت ابن خالد فرمودند اگر آسمان صاف باشد، صوم مکروه است؟ چون اصطلاح نداشتند. میگویند اگر ابر هست یستحب. اگر نیست که امام فرمودند

«فلا». «فلا» یعنی مکروه! تمام شد. من عرض می‌کنم همین‌جا اگر ما آن را در نظام ده‌ارزشی دیدیم، می‌گوییم امام فرمودند اگر ابر هست، یستحب بشدّة الاستحباب. اگر ابر نیست و اوا صاف است، فلا. یعنی به آن شدت مستحب نیست؛ لا تأکد فی الاستحباب.

اگر شما در گزینه‌های حکمی خودتان با چشمتان انس گرفتید دیگر مجبور نیستید که به شیخ مفید «یکره» را نسبت بدهید و بعد هم گرفتار بحث کراهت عبادت بشوید. بگویید «یکره»؟! اقلیت ثواب؟! در مانحن فیه با این ده موردی که من عرض می‌کنم کدام متشرعی هست که به راتکاز خودش مراجعه کند و بگوید اگر اوا صاف بود ولی احتیاط روزه گرفت -مستحبی که محقق فرموده‌اند و همه اصحاب هم فتوا داده‌اند- کدام متشرعی است که بگوید شیخ مفید می‌گوید که دارد کار مکروه انجام می‌دهد؟! یعنی مولی این را نمی‌خواهد. بعد بگوید نمی‌شود که آن را نخواهد. می‌خواهد ولی ثوابش کمتر است.

> 33:03

شاگرد: ظاهر عبارت که می‌گوید که نمی‌خواهد. این‌طور نیست که بگوییم استحباب نیست. چون فقط این روایت نیست. در روایت دیگر هست «فاصبح مفطرا». اینجا دیگر «لا» نیست که بگوییم درجه پایین آمده است. دارد می‌گوید برو افطار کن. روایت «نهی النبی عن یوم الشک» هم که اطلاق دارد.

استاد: این بحث مربوط می‌شود به شک یازدهم. وقتی شک یازدهم را گفتم یکی از آثارش همین است. شما نظرتان باشد و حرفتان را تکرار کنید. در آن جا ما با این کار داریم. می‌گوییم وقتی طبق روایتی حضرت فرمودند «لا»، شیخ مفید می‌گویند که مکروه است...؛ کلاً وقتی فضا فضای رجحان و کراهت شد ریخت کار مستحب و مکروه، به تغیر عنوانی، استحباب و کراهت، شدید و ضعیف می‌شود. در اینجا هم چون کراهت با وجوب و حرمت تفاوت دارد، همه شما مانوس هستید. یعنی خیلی از جاها می‌گویید یک کاری مکروه است، بعد می‌گویید وقتی عنوانی ملابس کار تغییر کرد کراهتش اخف می‌شود. یا حتی برطرف می‌شود.

یکی دیگر از عنوانی که گفتم مثل آب در درخت است، لبس سواد است. لبس سواد مستحب است یا مکروه؟ مکروه است، همه می‌دانند. خب حالا برای عزاداری ولی‌ّخدا مکروه است یا مستحب است؟ مستحب است. کراهت رفت؟! یعنی یک عنوان مستحب است؟ یا نه، علی ای حال لبس سواد است؟ این را که نمی‌توانید از آن بگیرید. این پیکرده لبس سواد واقعاً معنون به دو عنوان است. یکی لبس سواد است؛ نمی‌توانید بگویید لبس سواد نیست، یکی هم عزاداری است. ولی آن عنوان ملابس که عزاداری است به قدری قوی است که اصلاً آن عنوان کنار می‌رود. اصلاً در کسر و انکسار غلبه با این می‌شود. اگر می‌گفتید عزاداری که خوب است، لبس سواد هم که مکروه است، کسر و انکسارش هم می‌شود پنجاه-پنجاه، می‌گفتید لبس سواد در عزاداری مکروه نیست. به این صورت می‌گفتید. اما وقتی شما سنجش می‌کنید فقط نمی‌گویید که مکروه نیست، بلکه می‌گویید مستحب هم هست.

در مکروهات و مستحبات جایی که حالت شدت و ضعف پیدا می‌کند، این عنوانی ثانویه دخیل می‌شوند. همان احتیاط عقلی و مرتبی است که بعداً می‌خواهم عرض کنم. این را در وجه یازدهم عرض می‌کنم.

حاصل آن یک کلمه است. ببینید الآن که شیخ مفید می‌گویند «یکره»، صرفاً به این خاطر است که اوا صاف است؟! چون اوا صاف است مکروه است؟! به این دلیل مکروه می‌شود؟! خب بعداً در شب بیست و هشتم می‌بینند، احتمال دارد که باشد، خب چرا خلاف راتکازش انسان بگوید اوا که صاف

بود و ما ندیدیم اصلاً مکروه است. ذهن شما سراغ بحث‌هایی می‌رود که من قبلاً عرض کردم که شریعت، سهولت می‌خواهد، نظم می‌خواهد، تعظیم شعائر می‌خواهد، به اندک شبهه‌های شما می‌خواهید استحباب را در کار بیاورید. ببینید عنوان حفاظ بر آن عناوین، مانعی ندارد؛ بگویید حال مکروه است. پس عرض من منافات ندارد. فعلاً صحبت سر عنوان اولی است. ابر نیست، هوا صاف است، مکروه است. خب چرا مکروه باشد؟! مگر روزه نیست؟! مگر ماه شعبان نیست؟! مگر همین‌جا احتیاط عقلی نیست؟! مگر طبق سائر روایات –قطع نظر این روایت- نمی‌توان «وقف له» باشد؟! چرا مکروه باشد؟! پس اگر شما عنوان اولی محض دیدی می‌گویی مفید... . البته باید عباراتشان را در آن رساله ببینیم. شاید عباراتشان مثل عبارات صاحب وسائل بوده؛ صاحب وسائل اصلاً فتوا به کراهت نداده‌اند. فرموده‌اند اگر ابر و علت هست، یستحب. یعنی اگر ابر و علت نیست، لایستحب. دیگری که عبارت را خوانده گفته ایشان می‌گوید اگر ابر نیست یعنی مکروه است. باید عبارت ایشان را ببینیم که متأسفانه نداریم.

خب اگر مفید فرموده باشند، اگر ابر هست مستحب است، اگر ابر نیست لایستحب، حرف ایشان را چطور می‌فهمیم؟ یعنی ایشان می‌خواهند بگویند وقتی ابر نیست، به این معنا نیست که کراهت آمده. آن عناوین را در ذهن خودشان دخالت ندادند. فقط می‌گویند از این روایت می‌فهمیم که استحباب نیست. «لا» یعنی «لا استحباب».

شاگرد: تعبیر «الا لمن کان صائما قبل» قرینه نیست که جهتی می‌گویند؟

استاد: بله، نکته خوبی است. «الا لمن کان صائما قبله»، یعنی گویا یک نحو دارند «ازیده» فیه و روایات را ملاحظه می‌کنند. خیلی هم بعید است که ایشان کراهت را نگفته باشند و بزرگانی مثل محقق به ایشان نسبت بدهند. بعید است. انشاءالله به شبهه ایزدهم به فرمایش ایشان برمی‌گردیم.

شاگرد: بعید هم نیست. وقتی ایشان به جای متن احادیث استنباط خودش را می‌گذارد، برای شیخ مفید که به طریق اولی این کار را می‌کند.

> 39:10

استاد: تا وقت نرفته اولین چیزی که به ذهن من آمد را عرض می‌کنم. همین‌طور که روی عبارات از دور –بدون کتاب- فکر می‌کردم گفتم روایت ابن خالد آمد چه کار کرد؟ شارح روایات سوم الشک شد. شارح شد، آنها را که قید زدند. روایات متعددی بود که در لسان آنها موضوع سوم الشک بود. در روایت ابن خالد امام علیه‌السلام فرمودند اینکه می‌گوییم «سوم الشک»، باید شک بالفعل باشد. نه صرف یک احتمال که هوا صاف باشد.

شاگرد: به لسان حکومت؟

استاد: به لسان شارح موضوع.

شاگرد: به چه عنوانی؟

استاد: یعنی اجداد ما و سائلین و مسؤول که مدام «سوم شک فیه» را می‌گفتند مقصودشان شک بالفعل بوده است.

شاگرد: «سوم یشک فیه» ظاهر در استمرار دارد. یعنی ریخت آن به‌گونه‌ای است که در آن شک می‌شود، نه اینکه یک بار شک شد.

استاد: در اینکه لسانش حکومت باشد...؛ اگر شک بیاید و لسان روایت حکومت شود به این معنا است که امام یک چیز اضافه‌ای را می‌گویند. «أ لیس تدرون» استفهام تقریری نیست، استفهامی به این معنا است که من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید. آن چیست؟ همین حکومت است. حالا اینطور هست یا نیست، باید تأمل کنیم.

شاگرد: باید این بیان را اضافه کنید. و الا ظاهر اولی آن به شک فعلی نمی‌خورد.

استاد: در استظهار نهایی در روایات به آن می‌رسیم. یکی-دو اشکال مطرح است که ثبوتی است.

نقش کتاب معتبر در اعراض اصحاب از روایت ابن خالد

چیزی که الآن در دنبالهٔ فرمایش شما می‌خواهم عرض کنم، این است: به ذهن من آمد که اگر روایت ابن خالد شارح روایاتی است که در آن‌ها تعبیری «یوم الشک» است، ما مضامینی داشتیم که امام فرمودند «لان الصوم یوما من شعبان احب الی من ان افطر یوما من شهر رمضان»، لسان این روایت چه لسانی است؟ دیگر روایت ابن خالد نمی‌تواند شارح آن باشد. حتی بنابر شرع. در اینجا باید چه کار کنیم؟ حتماً باید «احب» را احب حکومتی بگیریم. یعنی «لان الصوم یوما من شعبان»ی که «شک فیه» است. دارد قید می‌زند. این به ذهن من آمد. یعنی روایت «لان الصوم» قید ندارد. لذا آمدم و نگاه کردم و دیدم ما هیچ روایتی نداریم که فقط در آن «لان الصوم یوما من شعبان» باشد. تمام روایاتی که در آن «لان الصوم یوما من شعبان» هست، قبلش دارد «یوم شک فیه»، «یوم یشک فیه». یعنی باز کلمهٔ شک در سؤال و مقدمهٔ آن آمده است. خب کاری که در عبارت محقق در معتبر و در منتهی علامه و کتاب‌هایی که تصریح کرده‌اند به «سواء کان غیم ام لا»، شده به این صورت است؛ فرموده‌اند «لنا». یعنی مقابل مفید صوم یوم ثلاثین مطلقاً مستحب است. «لنا» که امام فرمودند «لان الصوم یوما من شعبان احب الی». یعنی مقدمهٔ حدیث که «یوم شک فیه» بود را برداشتند. تنها عبارت امام را آوردند؛ عبارت امام علیه‌السلام هم اطلاق دارد. راست هم می‌گویند. «لان الصوم یوما من شعبان احب»، اینکه نمی‌گوید «لان الصوم یوما من شعبان کان فیه غیم او علة»، بلکه می‌گوید «لان الصوم یوما من شعبان مطلقاً»، کان غیم ام لا. چه بسا این استفاده «یوم ثلاثین» از اینجا شده باشد که در ذهن شریف این بزرگواران مقدمهٔ حدیث و یوم الشک افتاده باشد. اگر ما برگردیم و یوم الشک را بیاوریم می‌گوییم روایت ابن خالد شارح است، نه مقید. شارح است نه حاکم. الا روی حرفی که آقا فرمودند. من آن را برای جلسهٔ قبل می‌گذارم.

تحلیل تعبیر «وقف له» در روایت ابن خالد

استظهار عرفی را چه کار کنیم؟ استظهار عرفی این است که وقتی به این روایات نگاه می‌کنیم «وقف» را «وقف» ثبوتی می‌بینیم. من سریع مثال این را عرض می‌کنم تا شنبه روی آن فکر کنید. ببینید دو مثال ساده است. می‌گوییم خداوند شما را موقف کرد که به دیدار فلان عالم رفتید؛ وقفک الله باذهاب لزیارة العالم، این یک جور است. اما یک بار هم به این صورت می‌گویند شما رفته‌اید تا صله رحم کنید، خانه پدر، عموی ای ...، وقتی وارد شدید دیدید که آن عالم بزرگ هم در اینجا حاضر است. می‌گویید «وُفّقت لملاقاة هذا العالم»، «وفقک الله لملاقاة هذا العالم». فرق این دو در چیست؟ اولی یعنی کار خوب را خودت با اختیار خودت انجام دادی و بعد توفیق خود کار را داشتی، اما در دومی می‌خواهند بگویند یک کاری کردی اما همراه آن اتفاقی بود که به دست تو نبود. دست خدا بود. در سوم وقت له، کدام یک از این‌ها است؟ یعنی توفیقی است که اصل آن، کار خدا است؟ شما یک کاری کردی و توفیق آن دست خدا بود؛ یعنی ماه ثبوتی که دست شما نبود، اگر به این صورت باشد انطباق توفیق، قهری می‌شود. به دو شارع نیست که شارع بگوید اگر ابر نبود «لا وفق له». این یک اشکال ثبوتی است.

> 46:13

جوابش را عرض می‌کنم تا به آن فکر کنید. ما توفیق شرعی هم داریم. یعنی امام می‌فرمایند: جدّم که فرمودند «وفق»، نمی‌خواستند وفق قهری ثبوتی انطباقی قهری را بگویند. می‌خواستند بگویند که اگر ما روزه گرفتید، وقت بتوفیق حکم وضعی من شارع؛ یعنی حکم می‌کنم و لذا قابل قید است. می‌گوییم اگر ابر نبود من اصلاً قبول ندارم. اگر روزه هم گرفتی فایده ندارد. اگر ابر بود وقت. نه وقف قهری که قهرا منطبق می‌شود. «وقف»ی است که من شارع قبول دارم و از تو پذیرفته است. این یک معنایی برای استظهار از حدیث است.

تغییر بیان معصوم در مواجهه با استعجاب مخاطبین

شاگرد: در اصول کافی این روایت «لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنَ الْكِبْرِ قَالَ فَاسْتَرْجَعْتُ فَقَالَ مَا لَكَ تَسْتَرْجِعُ قُلْتُ لِمَا سَمِعْتُ مِنْكَ فَقَالَ لَيْسَ حَيْثُ تَذْهَبُ إِنَّمَا أَعْنِي الْجُحُودَ إِنَّمَا هُوَ الْجُحُودُ.» آمده، وقتی او استرجاع می‌کند امام می‌فرمایند که منظور من جحود بود.

استاد: به این صورت در روایات خیلی هست. معصومین علیهم‌السلام یک چیزی می‌گویند برای کل متسمعین در درجات مختلف؛ بعد وقتی استعجابی می‌شود و طرف به مشکلی می‌خورد، با یک قیدی او را قانع می‌کنند. الان او نمی‌تواند فهم کند که اگر کبر بیاید لایدخل الجنة. اما اگر همان جا بگویی م للجنة درجات؛ اگر شما بخواهید به درجه بالای بالا بروی باید هیچ کبری نداشته باشی. همین استعجابی هم که تو می‌کنی اگر یک ذره باشد تو به آن جا نمی‌روی. اما درجات بالا و ... دم نظر او نیست. او فعلاً می‌گوید به بهشت بروم ای نروم. وقتی سر اصل دخول جنت، او استعجاب می‌کند فوری امام می‌گویند اگر کبر جحود داشته باشی و ایمان و خدا را انکار کنی، به بهشت نمی‌روی. ببینید آن اولی معنای خودش را دارد و امام هم فرمودند و اگر او استعجاب نکرده بود برای همه می‌آمد. اما وقتی استعجاب کرد امام علیه‌السلام آن را با یک قیدی بیان می‌کنند. همین الآن چند نمونه از آن در ذهن من آمد. شما می‌توانید یک رساله درست کنید. رساله‌ای که اول امام یک چیزی گفته اند و وقتی طرف به مشکل می‌خورد امام توضیحی می‌دهند که مشکل او رفع شود؛ ناظرین بیرونی هم می‌گویند اگر اولی هم درست درک شده بود، درست بود. این برای حل آن بود. خودش یک رساله بلندبالایی می‌شود که شاید بالای پنجاه ای صد روایت، مصداق داشته باشد. امام یک چیز کلی‌ای را فرمودند و بعد با یک توجیهی برای دفع دخل آن این را گفتند.

والحمد لله رب العالمین